

"اقتصاد پرسترویکا" عنوان کتابی است که به تازگی توسط آبل آفانبیگیان، مشاور عالی اقتصادی میخایل گورباچف، و یکی از برجسته‌ترین اقتصاددانان شوروی به رشته تحریر درآمده است. این کتاب را می‌توان مکمل کتاب "پرسترویکا" گورباچف به‌شمار آورد که سال گذشته منتشر شد و سرو صدای بسیار برپا کرد. گورباچف پرسترویکا را نوشت تا "مستقیم و بدون واسطه" با مردم جهان از سیاست نوین خود سخن بگوید؛ زمینه‌های شکل‌گیری آن را توضیح دهد و هدفهایش را تشریح کند. آفانبیگیان اقتصاددانان جهان را مخاطب گرفته و کوشیده است تا ضمن تشریح زمینه‌های اقتصادی پیدایش پرسترویکا، بی‌آمدهای حاصل از این سیاست را، باز هم عمدتاً "در قلمرو اقتصاد کشور شوروی، بررسی کند. به‌برکت همین کوشش عالمانه است که بحران اقتصادی سایه‌افکن در جوامع سوسیالیستی، به‌شیوه‌ای دقیق‌تر و بی‌پرده‌تر از هر نوشته دیگری که تا کنون از محافل رسمی در این کشورها بیرون آمده، و طبعاً بسیار مفصل‌تر از آنچه گورباچف می‌توانست در کتاب عمومی خود توضیح دهد، در معرض دید جهانیان قرار گرفته است.

این کتاب برای خوانندگان خود، تقریباً از هرمنحله فکری که باشند، جذابیت ویژه خود را دارد. مخالفان سوسیالیسم می‌توانند، لبخند بربلب، نابسامانی‌های اقتصادی کشور شوراها را از زبان یکی از برجسته‌ترین سیاست‌گزارانش بشنوند و برای دیگران تعریف کنند. این دیگر نویسندگانی است که نه می‌تواند به مزدوری امپریالیسم متهم شود و نه به بی‌اطلاعی، و بنابراین وقتی از کمبود مژمن کالاهای مصرفی، از رونق بازار سیاه، از بی‌رغبتی کارگران به‌تلاش بیشتر و از توقف کامل رشد اقتصادی در پیشرفته‌ترین کشور سوسیالیستی سخن می‌گوید، کلامش حجت است.

اما دوستداران سوسیالیسم هم می‌توانند از خواندن این کتاب شادمان شوند؛ نه تنها به‌این دلیل که نویسنده در هر فرصت دستاوردهای مثبت این نظام را یادآوری کرده است، بلکه بیشتر از آن جهت که طرح صریح و شجاعانه این نابسامانی‌ها می‌تواند پیش‌درآمد آن دگرگونی بنیادینی تلقی شود که برای تداوم توفیق‌آمیز این نظام اجتماعی، آشکارا ضرورت دارد.

کارشناسان اقتصادی نیز، صرفنظر از تعیلات سیاسی‌شان، بحث‌های مربوط به مسایل کلیدی برنامه‌ریزی متمرکز را (مثلاً) در مورد نظام قیمت‌ها، نقش بازار، دامنه

Aganbegyan. A.
The challenge: Economics of Perestroika
LONDON. Hutchinson. 1988



نگاهی به کتاب

پرسترویکا اقتصادی، نوشته آفانبیگیان مشاور عالی اقتصادی میخایل گورباچف

کتابی جذاب برای موافقان و مخالفان

فرخ قبادی

چندی پیش کتابی در باره پرسترویکا اقتصادی به‌زبان انگلیسی در لندن منتشر شد که نویسنده آن "آبل آفانبیگیان" مشاور عالی اقتصادی گورباچف و رئیس بخش اقتصادی آکادمی علوم اتحاد شوروی و از طراحان اصلی اصلاحات اقتصاد کنونی شوروی است. این شایعه نیز در محافل اقتصادی اروپا و آمریکا رواج دارد که نویسنده از نامزدهای دریافت جایزه نوبل اقتصاد در سال جاری بوده است. به هر حال کتاب او کار پراهمیتی است.

آقای فرخ قبادی نیز که این کتاب را معرفی کرده خود از کسانی است که پیش از این اقتصاد شوروی را در دانشگاه تدریس می‌کرده و به تحولات اقتصاد کشورهای سوسیالیستی علاقه‌مند و آشناست.

تمرکز و اختیارات مؤسسه‌ها و غیره)، آنهم از زبان کارشناس با تجربه‌ای که به زبان خودشان هم سخن می‌گوید، سودمند خواهند یافت. تنها یک گروه از خواندن این کتاب پریشان خواهند شد. اینها همان سوسیالیست‌های "مومن" و وفادارند که سالها است ایمان راسخ را جایگزین اندیشه مستقل کرده‌اند، همان‌ها که علی‌رغم شواهد گوناگون و انکارناپذیری که مدتها است بر در و دیوار نمایان است، سوسیالیسم و "مومن" موجود را بهشتی تصور می‌کرده‌اند که لکه‌ای از سستی و تباهی بردامانش نیست، کسانی که عقب‌ماندگی کشاورزی شوروی را به غضب آسمان نسبت می‌دادند و کیفیت نامطلوب کالاهای مصرفی-اش را، حتی همان وقت که در جراید شوروی موضوع طنز و تمسخر بود، به تبلیغات امپریالیستی منتسب می‌کردند.

کتاب با تشریح واقعیتی آغاز می‌شود که گرچه پیشتر به وسیله گورباچف اعلام شده بود، به هر حال حیرت‌انگیز است: اقتصاد شوروی طی سالهای نیمه اول دهه ۱۹۸۰، اساساً رشدی نداشته است. این فقط مرحله اوج بحرانی است که از مدتها پیش آغاز شده و در سیر نزولی نرخ رشد تولید ملی تحلیلی یافته است. گورباچف در کتاب خود، در توصیف این مسئله از "نوعی مکانیزم ترمز کننده" سخن گفته بود که "تکامل اقتصادی و اجتماعی را فلج کرده" است. آقانیکیان مسئله را به تفصیل، و به زبان آمار و ارقام توضیح می‌دهد:

بر اساس آمارهای رسمی، رشد درآمد ملی که طی دوره ۵ ساله ۷۰-۱۹۶۶ معادل ۴۱ درصد بود، در دوره پنج ساله ۸۵-۱۹۸۱ به ۱۶/۵ درصد تنزل کرد. اما این ارقام، به اعتقاد آقانیکیان، قابل اعتماد نیستند. به گفته او (و این مطلبی است که پیشتر از سوی اقتصاددانان غربی نیز بارها بیان شده) شاخصهای رسمی قیمت در شوروی، "افزایش مخفی" قیمت‌ها را، که به گونه‌های مختلف تحقق می‌یابد، در محاسبه نمی‌آورند و بنا بر این برای اندازه‌گیری رشد واقعی تولید، باید تصحیح شوند. اگر این تصحیح صورت گیرد - و این کاری است که آقانیکیان خود انجام داده است - ملاحظه می‌شود که نرخ رشد درآمد ملی طی دوره پنج ساله ۸۵-۱۹۸۱ عملاً "به صفر تنزل کرده است." (۱) درآمد سرانه در این دوره، طبعاً "به طور مطلق کاهش یافته است."

چرا رشد تولید به‌کندی گراییده است؟ آن "مکانیزم ترمز کننده" چه ماهیتی داشته و از چه عواملی تغذیه می‌کرده است؟ آقانیکیان ریشه مسئله را در کارایی نازل اقتصادی و

سطح پایین بهره‌وری نیروی کار جستجو می‌کند. استدلال او، که بر پایه انبوهی از شواهد و تحلیل‌های آماری مبتنی است، به‌طور خلاصه از این قرار است: رشد اقتصادی اتحاد شوروی تا کنون خصیلتی "سطحی" داشته است، بدین معنا که در وهله اول، از طریق بهره‌گیری هر چه گسترده‌تر از منابع تولیدی (یعنی نیروی کار، سرمایه و تجهیزات، سوخت و دیگر مواد اولیه) تحقق می‌یافته است. به‌طور مشخص، و بر اساس آمار رسمی، تا اواسط دهه ۷۰، در حدود سه چهارم رشد درآمد ملی ناشی از رشد منابع تولیدی مورد استفاده، و تنها یک چهارم آن ناشی از رشد کارایی در بهره‌گیری از این منابع بوده است. تا زمانی که منابع تولیدی کشور با آهنگی سریع گسترش می‌یافتند، تداوم نرخ رشد پیشین، حتی بدون بهبود در نرخ رشد کارایی، میسر می‌بود. اما از اواسط دهه ۷۰، به دلایل مختلف، نرخ رشد استفاده از منابع تولیدی رو به کاهش گذاشت. آقانیکیان عوامل مختلف این روند را یک‌به‌یک تشریح می‌کند و نشان می‌دهد که مثلاً "چرا نرخ رشد جمعیت فعال یا تولید مواد معدنی رو به تنزل گذاردند. به هر حال در این شرایط، تداوم نرخ رشد اقتصادی پیشین فقط از طریق بهبود چشمگیر کارایی اقتصادی و بهره‌وری نیروی کار می‌توانست تحقق یابد و این هم چیزی بود که پدید نیامد. خلاصه کنیم: اتحاد شوروی، درست مانند هر کشور صنعتی دیگر، در مرحله‌ای از توسعه اقتصادی خود می‌بایست رشد "عمقی" را به‌گونه‌ای روزافزون، جایگزین رشد سطحی سازد. سقوط تدریجی نرخ رشد تولید، نشانه‌ای از عدم توفیق در این مهم، آنهم در شرایطی بود که عوامل سطحی زاینده رشد، به‌شواری افزایش می‌یافتند. اما اکنون می‌توان پرسید که چرا کارایی اقتصادی به اندازه کافی بهبود نیافته است؟ و چه اقداماتی ممکن است در تسریع رشد کارایی و بهره‌وری سودمند باشد؟ بخش اعظم کتاب مورد بحث ما پاسخ به همین سوالات است. آقانیکیان عوامل گوناگونی را که دست به‌دست هم داده و همچون رشته زنجیری اقتصاد کشور را به‌بند کشیده‌اند، به تفصیل، و با ذکر نمونه‌های عینی، تشریح می‌کند. پرسترویکا هم چیزی نیست جز گسستن این زنجیرها از طریق یک سلسله اصلاحات اساسی. اصلاحات مورد نیاز برای رشد کارایی متعدد و گوناگونند. تمرکززدایی در تدوین و اجرای برنامه، گسترش اختیارات و مسئولیت‌های مؤسسه‌های تولیدی، جایگزینی شیوه‌های اقتصادی مدیریت به‌جای شیوه‌های "دستوری" یا اداری، جهت دادن تولید به سمت تقاضای بازار و خواسته‌های مصرف‌کنندگان، اصلاح

نظام قیمت‌ها و گسترش نقش نیروهای بازار و بالاخره مرتبط ساختن درآمد کارگران و کارکنان مؤسسه‌ها با کارایی و سوددهی این واحدها از جمله این اصلاحات به‌شمار می‌آیند. در دنباله بحث، به مهم‌ترین این اصلاحات اشاره می‌کنیم.

اصلاح بنیادی مدیریت

میخائیل گورباچف در توضیح علل پیدایش آن "مکانیزم ترمز کننده"، از جمله نوشته بود: "رشد مداوم تولید ناخالص، بویژه در صنایع سنگین، مبدل به "اولویت نخست" و خود هدف شده بود... کارگر یا کارگاهی که بیش از همه نیروی کار، مواد و پول به مصرف می‌رساند، به‌سادگی بهترین تلقی می‌شد. در حالی که امری طبیعی است که تولیدکننده باید - اگر بخواهم به‌زبانی ساده بیان کنم - مصرف‌کننده را راضی کند، اما در کشور ما مصرف‌کننده به‌طور کامل به‌رحم و شفقت تولیدکننده وابسته بود و می‌بایست بدانچه تولیدکننده تمایل به عرضه آن می‌داشت، بسازد" (پرسترویکا - ترجمه صدریه ص ۲۱-۲۰)

آقانیکیان در توضیح این مسئله، به این واقعیت تناقض‌بار اشاره می‌کند که در اتحاد شوروی، در همان حال که بسیاری از کالاها (هم مصرفی و هم سرمایه‌ای) کمیابند، مقادیر قابل ملاحظه‌ای کالا، به دلیل کیفیت نامطلوب، در انبارهای سراسر کشور خاک می‌خورند و خریداری نمی‌یابند. در بازار مصرف، این وضعیت به معنای آن است که تقاضا برای آن دسته از کالاها که کیفیت قابل قبول دارند، به شدت افزایش می‌یابد. و به کم‌یابی شدیدتر آنها، و در نتیجه به پیدایش صف‌های طولانی و رونق بازار سیاه برای خرید و فروش آنها منجر می‌شود. در مورد کالاهای واسطه و سر-مایه‌ای، این وضعیت به افزایش هزینه تولید و کند کردن رشد بهره‌وری کمک خواهد کرد. اما چرا تولیدکنندگان باید کالاهایی را تولید کنند که کیفیت مناسب ندارند و خریداری نمی‌یابند؟ پاسخ این سوال باید در شیوه "دستوری" یا "اداری" مدیریت (که از شیوه "اقتصادی" متمایز می‌شود) جستجو شود. در نظام سرمایه‌داری مؤسسه‌ای که محصولاتش به فروش نروند، با کاپوس و رشکستگی دست به‌گریبان است. صاحبان چنین مؤسسه‌ای سرمایه‌شان را می‌بازند و کارکنانش شغلشان را از دست می‌دهند. این شیوه خشن، اما کارساز نظام سرمایه‌داری برای تحقق "حکم بازار" است. در شیوه سنتی مدیریت اقتصادهای سوسیالیستی که آقانیکیان آن را شیوه "اداری" می‌نامد، انباشته شدن کالاهای بی‌مشتري، نه تنها ور-

شکستگی نمی‌آورد، بلکه لزوماً "حتی با کاهش درآمد کارکنان آن موسسه هم همراه نیست. در واقع از آنجا که معیار ارزیابی عملکرد (و تشویق یا توبیخ) مدیران یک مؤسسه، اغلب حجم تولید و تحقق فیزیکی برنامه است (ونه کارآیی یا سوددهی مؤسسه)، تولید کالاهایی که خریداری نمی‌یابند، یا باید با پادرمیانی مقامات مرکزی و با فشار به فروش روندهم معمولاً همان مزایایی را به دنبال می‌آورند که تولید کالاهای مطلوب و مورد تقاضا. کارگران نیز نه از بی‌مشری مانند کالاهای تولیدی شان زیان می‌بینند و نه در بهبود کیفیت این کالاها نفع مادی مستقیمی دارند.

کیفیت نامطلوب کالاهای تولید شده، چنانکه گفتیم، عاملی در جهت کاهش بهره‌وری است. در عین حال همان شیوه‌آداری مدیریت، که بی‌توجهی به کیفیت کالاها را موجب می‌شود، مستقیماً در کسب رشد بهره‌وری نیز دخیل و سهیم است. اصلاح طلبان ریشه هر دو مسئله را در بی‌علاقگی کارگران به نتیجه کار خود جستجو می‌کنند و این بی‌علاقگی را نیز ناشی از کمبود انگیزه‌های مادی مشخص برای تلاش و دقت بیشتر، در میان آنها می‌دانند. و برخلاف گذشته، در این مورد کاملاً بی‌برده سخن می‌گویند. سخنان آقانبیگیان در این زمینه شنیدنی است:

"به اعتقاد من دشوارترین مسئله‌ای که در نظام اقتصادی باید حل و فصل شود، ایجاد علاقه مستقیم کارگران به نتایج تلاش و فعالیت آنها است. من لازم می‌بینم احساس ناراحت‌کننده‌ای را که اخیراً، در جریان یک سفر شغلی باطریش، تجربه کردم، یا شما در میان گذارم. آنجا، نظیر دیگر کشورهای غربی، مغازه‌ها به معنای واقعی کلمه، از جنس لبریزند، با انواع تازه‌نان یا محصولات لبنیاتی جدیدی که دائماً اختراع می‌شوند، و با صدها نوع پنیر، سوسیس و غیره که برای فروش عرضه شده‌اند. بسته‌بندی کالاها هم به‌طور مداوم تغییر داده می‌شود تا آنها را در چشم خریداران جذاب‌تر کند. اما من در هتلی اقامت گزیدم که در منطقه ویژه‌ای که برای شهروندان شوروی در نظر گرفته شده بود، قرار داشت. در این هتل رستوران یا قهوه‌خانه‌ای وجود نداشت و من به فروشگاه‌های در همان منطقه رفتم تا چیزی‌هایی برای صبحانه خریداری کنم. در این فروشگاه، طبعاً، اجناس به شلینگ‌اطریش فروخته می‌شدند و قیمت‌ها نیز، چنانکه بعداً مقایسه کردم، با مغازه‌های ویسین یکسان بود.

می‌توانید میزان شگفتی مرا حدس بزنید، وقتی که در این مغازه با قفسه‌های خالی روبرو شدم. به گفته دستیار فروش مغازه، شیر موجود نبود، و نان کلاً تمام شده بود. انتخاب بسیار ناچیز بود و من کاملاً خود را در وطن احساس کردم. در محل پرداخت پول هم یک صف بیست دقیقه‌ای وجود داشت. و همه اینها در حالی بود که به فاصله پانزده دقیقه پیاده‌روی از این محل، فروشگاه بزرگی وجود داشت که قفسه‌هایش مملو از جنس و فرورونده‌های مشتاقانه درصد بودند تا احتیاجات هر خریدار را برطرف سازند و خرید این یا آن کالا را توصیه نمایند" (ص ۱۲۰-۱۱۹)

آقانبیگیان از مثال خود نتیجه می‌گیرد که همه اصلاحات فنی پیشنهادی اصلاح طلبان، حتی اگر به تولید کافی کالاها و خدمات مورد نیاز منجر شود، به‌خودی خود دسترسی مردم عادی یا مؤسسه‌های تولیدی را به این کالاها تضمین نمی‌کند. تحقق این امر، مستلزم یک شرط دیگر هم هست: "برآورده ساختن نیازهای اجتماعی باید متعنت هم داشته باشد. در ماجرابی که من تعریف کردم، درآمدکارکنان فروشگاه ما، به‌هیچ‌وجه به حجم فروش یا میزان برآورده شدن تقاضای مصرف‌کنندگان بستگی نداشت. نکته کلیدی وابستگی مستقیم دستمزدها به نتایج کار است." (ص ۱۲۰)

و این دقیقاً همان چیزی است که "شیوه اقتصادی مدیریت" در چهارچوب پرسترویکا قرار است در پی داشته باشد. "اساس پرسترویکا در گذار از شیوه‌های آداری به شیوه‌های اقتصادی مدیریت نهفته است." (ص ۲۳). در شیوه "آداری" مدیریت، سفارشات و دستورات، مبنی بر تولید کیفیت معینی از محصولات، از بالا اعلام می‌شود. فروش محصول تضمین، و قیمت آن هم از پیش تعیین شده بود. درآمد مؤسسه به‌خزانه دولت می‌رفت و مخارجش از بودجه تأمین می‌گردید. سود و زیان مؤسسه هم، چنانکه گفتیم، تأثیر چندانی بر درآمد و رفاه کارکنان آن نداشت.

در شیوه اقتصادی مدیریت، هر مؤسسه مسئولیت عملکرد خود را بردوش خواهد کشید. بخش اعظم درآمد مؤسسه‌ها در دست خودشان می‌ماند تا به‌صرف سرمایه‌گذاری، پرداخت دستمزد و پاداش کارگران و کارکنان، و هزینه‌های رفاهی برسد. هرچه درآمد مؤسسه بیشتر باشد، درآمد کارکنان آن بالاتر خواهد بود. و البته کالاهایی که به فروش نروند، درآمدی در پی نخواهند داشت. و مهم اینکه هر مؤسسه خود باید برای کالاهای تولیدی‌اش مشتری پیدا کند. صرفه‌جویی در استفاده از داده‌های مورد استفاده نیز، برخلاف گذشته،

برای کارکنان مؤسسه‌ها نفع مشخص و ملموسی خواهد داشت، ضمن آنکه خریداران، که در نهایت تقبل‌کننده هزینه تولیداند، دست و دلبازی در مصرف نهاده‌ها را بر نخواهند تافت. و همه اینها بدان معنی است که نفع مادی کارکنان هر مؤسسه در گرو تولید بیشتر و تولید بهتر است. "با درکار بودن نیرومندترین انگیزه‌ها، یعنی نفع مادی، بد کارکردن، خیلی ساده، گران تمام خواهد شد." (ص ۱۵۸)

اصلاح قیمت‌ها

"گذار به شیوه‌های اقتصادی مدیریت، نقش قیمت‌ها... را به شدت افزایش خواهد داد. بنابراین، وظیفه آتی پرسترویکای مدیریت، اصلاح اساس نظام قیمت‌ها... است." (ص ۲۳) و این شاید دشوارترین بخش فنی پرسترویکا باشد، زیرا با مسئله پراهمیت و پیچیده نقش قیمت‌ها در یک اقتصاد سوسیالیستی مرتبط است. اغلب مارکسیست‌های سنت‌گرا، بویژه استالینی‌ها "قانون ارزش" را مختص نظام سرمایه‌داری می‌دانستند و وجود ارتباط مشخص میان قیمت‌ها با تقاضای بازار (یا حتی هزینه تولید) در یک جامعه سوسیالیستی را، اگر نه کفر محض، دست‌کم یک انحراف جدی تلقی می‌کردند. در دوره زمامداری مطلق استالین این تفکر چنان شایع بود که مولوتف، بی‌آنکه لبخندی بر لب داشته باشد، اعلام می‌کرد: "قیمت‌ها مربوط به سیاست‌اند، نه اقتصاد." (۲). این نگرش، در شکل تعدیل شده آن، در اغلب جوامع سوسیالیستی کنونی نیز مشهود است. در این جوامع (پیش از اصلاحات)، قیمت‌ها نه با هزینه تولید رابطه معینی دارند و نه تابعی از تقاضای بازارند. قیمت کالاهای مصرفی شامل رقمی است که "مالیات فروش" نام دارد و مقدار آن، بسته به نوع کالا، متفاوت است. در نتیجه قیمت فروش برخی از کالاها (که به‌عللی مشمول مالیات فروش سنگینی هستند) به‌نحو چشمگیری بیش از هزینه تولید آنها است و قیمت بعضی دیگر (مثل شیر، گوشت و تعدادی کالاهای مصرفی دیگر)، به‌علت برخورداری از سوپرسید - که می‌تواند نوعی مالیات فروش منفی تلقی شود - به‌مراتب کمتر از هزینه تمام شده آنها. و این بدان معنا است که رابطه معین و مستقیمی میان هزینه تولید و قیمت فروش کالاهای مصرفی موجود نیست. در همین حال، تقاضای بازار هم در تعیین قیمت‌های خرده‌فروشی نقش مستقیمی ندارد. بسیاری از کالاها که به‌شدت مورد تقاضا و در بازار کمیابند، قیمت نسبتاً ارزانی دارند و

کالاهای دیگری که با کمبود تقاضا روبرو هستند، نسبتاً "گران تر قیمت گذاری شده اند. بی تردید این شیوه قیمت گذاری، به لحاظ کمک به حیره، غذایی اقشار کم درآمد جامعه و کاستن از مصرف کالاهای غیر ضروری و تجملی، امتیازات قابل توجهی دارد. اما اولاً "هزینه" ای بسیار سنگین - و به تدریج غیر قابل تحمل - را بر بودجه دولت‌ها تحمیل می‌کند و ثانیاً از نقطه نظر تخصیص منابع، سخت زیان آور است. (۳) به یاد داشته باشیم که در یک اقتصاد صنعتی پیشرفته، میلیون‌ها کالاهای مختلف دادوستد می‌شوند (به گفته آقانبیگیان این رقم برای اتحاد شوروی ۲۴ میلیون است). حتی با دردست داشتن همه اطلاعات مورد نیاز و کارآمدترین ماشین‌های حسابگر، تعیین قیمت این حجم عظیم از کالاها و خدمات مختلف، برای برنامه‌ریزان، به نحوی که بازار مصرف و تولید را با ناسامانی‌های جدی مواجه نسازد، ناممکن است. اما حتی با فرض بعید توفیق برنامه‌ریزان در این امر، قیمت‌های محاسبه شده فقط برای مدت کوتاهی از پایه منطقی پیشین خود برخوردار خواهند بود. به دلیل تغییرات مداوم در شرایط اقتصادی (از جمله نوآوری‌های فنی، تغییر در هزینه‌های تولید و تقاضای بازار) قیمت‌های تعیین شده نیازمند بازنگری‌های مکرر و مداومند که البته میسر نیست. در حال حاضر فقط هر ۷ تا ۱۰ سال یکبار فرصت تحدید نظر در قیمت‌ها دست می‌دهد و این نیز آشکارا کفایت نمی‌کند.

امتیازات شیوه "دستوری" قیمت گذاری هر چه که باشد، با نیازهای "مدیریت اقتصادی" که اساس پرسترویکا محسوب می‌شود، سازگار نیست. اگر قرار است عملکرد مؤسسه‌های تولیدی بر اساس کارایی یا سوددهی آنها ارزیابی شود، آنگاه قیمت داده‌های مورد نیاز یا بهای کالاهای تولیدی آنها اهمیت کاملاً تازه‌ای می‌یابد. ترکیب بهینه نهاده‌های مورد استفاده برای تولید یک کالا - به عبارت دیگر، انتخاب بهترین مقدار از هر یک از انواع مواد اولیه، تجهیزات سرمایه‌ای و نیروی انسانی - با توجه به قیمت داده‌های مختلف، متفاوت خواهد بود. سوددهی یک مؤسسه نیز آشکارا به قیمت فروش کالاهای تولیدی آن بستگی دارد. بدین ترتیب روشن است که بقای قیمت‌های "سیاسی" (و به روایتی "دلخواهی") با شیوه مدیریت اقتصادی تناقض دارد.

اصلاح طلبان خواستار یک دگرگونی بنیادی در ساخت قیمت‌ها و نظام قیمت گذاری اند، به نحوی که برخلاف قبل، قیمت‌ها با "واقعیت‌های اقتصادی" منطبق باشند و

هزینه‌های اجتماعی و کارایی تولید آنها را منعکس سازند. در حال حاضر، از حدود ۲۴ میلیون نوع کالا و خدمات گوناگون که به نوعی در اتحاد شوروی دادوستد می‌شوند، قیمت ۵۰۰ هزار کالا از مرکز و به وسیله "کمیته" قیمت‌ها تعیین می‌شود. اکثر کالاهای باقی مانده، یا به وسیله نهادهای دولتی محلی قیمت گذاری می‌شوند (عمدتاً برای آن دسته از کالاها که فروش محلی دارند) و یا به وسیله نهادهای دولتی دیگر. تعداد کالاهایی که قیمت آنها بر اساس توافق میان مؤسسه تولیدکننده و مؤسسه‌های مصرف کننده تعیین می‌شود، نسبتاً اندک است و از آن قلیل تر، تعداد کالاهایی است که قیمت آنها آزادانه و بر اساس تقاضا و عرضه معین می‌شود. (این گروه آخری عمدتاً شامل کالاهایی است که در بازارهای گلخوری عرضه می‌شوند.) پرسترویکا این شیوه قیمت گذاری را بکلی دگرگون خواهد ساخت. بر اساس اصلاحات قیمت‌ها (که قرار است تا سال ۱۹۹۰ بطور کامل تحقق یابد)، تعداد قیمت‌هایی که از مرکز تعیین می‌شود به شدت کاهش خواهد یافت و فقط به کالاهای اساسی منحصر خواهد شد. و تازه، تعیین همین قیمت‌ها نیز با توجه به هزینه اجتماعی تولید، بهای کالا در بازار جهانی، کارایی تولید آنها و عواملی از این دست تعیین می‌شود و به هیچ وجه "دلخواهی" نخواهد بود. در همین حال، تعداد کالاهایی که قیمت آنها بر اساس قرار داد میان مؤسسه‌های فروشنده و خریدار، و نیز به طور آزاد و بر اساس تقاضا و عرضه در بازار تعیین می‌شود، به شدت افزایش خواهد یافت.

آیا پرسترویکا، که آشکارا گسترش قلمرو نفوذ بازار را در پی دارد، آغاز حرکتی نیست که سرانجام سرمایه‌داری را خائزترین سوسیالیزم خواهد ساخت؟ این سؤال است که به گفته آقانبیگیان، این روزها به دفعات از او می‌شود. پاسخ او در این مورد قاطع و منفی است. او تأکید می‌کند که حتی پس از تحقق کامل پرسترویکا، اصول اساسی سوسیالیزم، از جمله مالکیت عمومی وسایل تولید و برنامه‌ریزی اقتصادی، هم چنان پایرجا خواهند ماند. به دستاوردهای ارزشمند این نظام نیز خدشه‌ای وارد نخواهد شد. در این رابطه وی به مقالاتی اشاره می‌کند که از جانب برخی از همکاران اصلاح طلب او نوشته شده و در آن از ابتدایش بیکاری (در حد "اعتدال")، به عنوان عاملی جهت تقویت انضباط و انگیزه کار، جانبداری شده است، و مخالفت خود را با این سیاست ابراز می‌دارد. "با پرسترویکای اقتصادی، ما نیازی نداریم که هیچ یک از امتیازات به دست

آمده در سالهای استقرار قدرت شوروی را از دست بدهیم، و فقدان بیکاری، از امتیازات مهم نظام ما است." (۱۸۷-۱۸۸).
آیا پرسترویکا نوعی "سوسیالیزم بازاری" را در شوروی مستقر ساخت؟ در این مورد پاسخ آقانبیگیان نه قاطع است و نه روشن. "پاسخ این سؤال بستگی به این دارد که از واژه‌های "اقتصاد بازاری" یا "سوسیالیزم بازاری" چه استنباط می‌کنیم." (ص ۱۳۲).
منطقی تر، اما، این است که گمان کنیم که اصلاح طلبان، خود نیز تصویر دقیقی از سوسیالیزم پس از پرسترویکا در ذهن ندارند، از جمله به این دلیل که پرسترویکا دامنه‌ای بسیار گسترده دارد و معلوم هم نیست که چه مقدار از آن به مرحله عمل در خواهد آمد. آقانبیگیان به آینده پرسترویکا سخت خوش بین است. اما یادمان نرود که برخی ناظران دیگر این احتمال را هم بعید نمی‌دانند که پرسترویکا نیز، همچون تلاشهای اصلاح طلبانه گذشته، در نیمه راه متوقف شود یا رنگ بیازد. بعضی‌ها حتی "آینده" گورباچف را آینده یک دوجک بزرگ می‌بینند. با این همه، پشتیبانی مردمی، و سنجیدگی شجاعانه اصلاح طلبان شوروی در بهره‌گیری از ابزار و سازوکارهای کارآمد اقتصادی - بی‌تعصب از تعلق آن به نظام بازاری - و از همه مهمتر، تجربه چند سالی که از آغاز این حرکت گذشته است، نشان می‌دهد که چشم انداز موفقیت پرسترویکا، آنقدرها هم که ناظران بدبین قلمداد می‌کنند، تیره نیست.

(۱) نرخ رشد درآمد ملی از اوایل دهه ۱۹۷۰ رو به تنزل گذاشت و در نیمه نخست دهه ۸۰ به حداقل خود رسید. طی چهار دوره پنج ساله بین سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۸۵، نرخ رشد درآمد ملی، بر اساس شاخصهای تصحیح شده، به قرار زیر بوده است: ۱۹۶۶ تا ۷۰، در حدود ۳۲ درصد، ۱۹۷۵ تا ۷۰، در حدود ۲۳ درصد، ۱۹۸۰ تا ۷۶، در حدود ۱۲ درصد و ۸۱ تا ۸۵، در حدود یک درصد. (نگاه کنید به ص ۲ و ۳ کتاب مورد بحث).

(2) Quoted in Wilczynski, J. The Economics of Socialism. London. George Allen. 1982. P. 129

(۳) هزینه سوسیده‌ها حتی برای پیشرفته‌ترین کشورهای سوسیالیستی، گم‌شکن شده است. به گفته آقانبیگیان فقط سوسید - های پرداخت شده برای شیر و گوشت در اتحاد شوروی، سالانه ۱۱/۵ درصد از کل بودجه دولت را می‌بلعد! (ص ۱۷۸ کتاب مورد بحث).